

ASIAN AND MIDDLE EASTERN STUDIES TRIPOS PART 1B

Middle Eastern Studies

Tuesday 7 June 2011 13.30 – 16.30

MES.12 INTERMEDIATE PERSIAN

Answer all questions.

*Write your number **not** your name on the cover sheet of each section booklet that you use.*

STATIONERY REQUIREMENTS

20 Page Answer Book x 1

Rough Work Pad

You may not start to read the questions printed on the subsequent pages of this question paper until instructed that you may do so by the Invigilator

SECTION A

- 1 Answer in Persian the following ten questions on the unseen passage for comprehension on pages 3 and 4 [30 marks]

- 1) چرا گوینده داستان می خواهد اولین کسی باشد که دست بولنیتیسین را بفشارد؟
- 2) آیا مادموازل دوبو خصوصیات لازم برای ازدواج با گوینده داستان را دارد؟ دلیل خودرا توضیح دهید.
- 3) آیا بنظر شما زویه (زویی) را پدر و مادر گوینده داستان یا خودش برای ازدواج انتخاب کرده است؟ دلیل خودرا توضیح دهید.
- 4) منظور گوینده داستان از ... من با او ازدواج میکنم حتی اگر پدر و مادرم مرا به جهنم بفرستند.... چیست؟
- 5) چرا والدین گوینده داستان و زویی فکر کردند که آن دو نفر شاد هستند و تصمیم گرفته اند که با هم ازدواج کنند؟
- 6) چرا برای گوینده داستان ... اعلام دوست نداشتند شیرین تر از هر گونه اظهار عشقی بود؟
- 7) چرا وقتی زویی و گوینده داستان وارد خانه شدند همه گیج شده بودند؟
- 8) تاریخ روایت این داستان کی است؟ دلیل خودرا توضیح دهید.
- 9) آیا فکر میکنید که در ابتدای ازدواج گوینده داستان از این ازدواج راضی بود یا نه؟ دلیل خودرا توضیح دهید.
- 10) آیا فکر میکنید که در حال حاضر گوینده داستان از ازدواج با زویی راضی است یا نه؟ دلیل خودرا توضیح دهید.

(Question continued on next page)

Unseen passage for comprehension:

من ادامه دادم: «همین الان به آنها می‌گویم. تو هم بهتر است همه چیز را به آنها بگویی. بگو که مرا دوست نداری و عاشق بولنیتیین هستی. من اولین کسی خواهم بود که دست بولنیتیین را می‌فشاردد... من می‌دانم که تو چقدر دوستش داری.»
زوجه شادمان لبخند زد و به من نزدیک شد.

گفت: «تو هم عاشق کس دیگری هستی، نه؟» و دستهایش را به هم مالید و ادامه داد: «عاشق مادموازل دوبو هستی.»

گفتم: «بله مادموازل دوبو روسی ارتودکس نیست، ثروتمند هم نیست اما من او را به خاطر افکار و خصوصیات برترش دوست دارم. من با او ازدواج

می‌کنم حتی اگر پدر و مادرم را به جهنم بفرستند! من خیلی دوستش دارم. از خود زندگی هم بیشتر. نمی‌توانم بی او زندگی کنم. اگر نتوانم با او ازدواج کنم، ترجیح می‌دهم بمیرم! همین الان به سراغشان می‌روم. بیا با هم برویم و به این دیوانه‌ها بگوییم...»

«آه، متشرکرم ای عزیزترین... نمی‌دانی چقدر مرا راحت کردی!»

در روح سیلاپ شادی به راه افتاده بود، دوباره از زوجه تشکر کردم، او از من تشکر کرد و هر دو غرق شادی دستهای یکدیگر را بوسیدیم و شخصیت والای همدیگر را ستودیم. بار دیگر دست و پیشانی یکدیگر را بوسیدیم و باید بگوییم که این اعلام دوست نداشتن شیرین تر از هرگونه اظهار عشقی بود! شاد با چهره‌های گلگون، سراپا می‌لرزیدیم و شتابان به سوی خانه رفتیم تا تصمیم خود را با پدران و مادرانمان در میان بگذاریم. وقتی از باغ می‌گذشتیم همدیگر را تشویق می‌کردیم.

گفتم: «بگذار سرمان داد بزنند، حتی کتکمان بزنند و از منزل بیرونمان کنند. اقلام خوشبخت می‌شویم!»

Comprehension passage (continued)

وارد خانه شدیم. والدینمان دم در متظر بودند، نگاهی به ما انداختند و همین‌که شادی‌مان را دیدند فوراً پیشخدمت را صدا زدند. شامپاین را آوردند. من بازوهایم را به حرکت در آورده، پاها را به زمین کوفتم و اعتراض کردم... زوئه شروع به گریستان کرد و فریاد کشید. سر و صدای زیادی بلند شد. همه گیج شده بودند و به نوشیدن شامپاین نرسیدیم.
اما هر طور بود ما را به ازدواج یکدیگر در آوردن.

امروز سالگرد نقره‌ای ازدواجمان است. ما یک ربع قرن با هم زندگی کرده‌ایم. در ابتدا وحشتناک بود. به او ناسزا می‌گفتیم و کتکش می‌زدم و بعد از شدت پشیمانی عاشقش شدم. پشیمانی باعث شد فرزند بیاوریم... و بعد... خب به هم عادت کردیم. در این لحظه زوئه‌ی عزیزم پشت سرم ایستاده و در حالی که دست بر شانه‌ام نهاده بر تاسی سرم بوسه‌ای می‌زند.

“Ma-jara-ye ezdevaj-e man”, *Chekuf-i Javan*, tr. Khojasteh Kaihan (Tehran, 2002), pp. 53-54.

2 Translate the following unseen passage into English [15 marks]:

چهارم نوروز بود. آفتاب در خشان کوهستان ، گرم و مطبوع بود. پشت ایستگاه ، رود خانه در زیر پل می غرید و کف کنان می گذشت. ایستگاه در دامنه‌ی تپه‌ای که رود خانه در پای آن می پیچید قرار داشت. و در آن دورها - به سمت جنوب - چشم اندازی بسیار زیبا ، تا آنجا که در زیر پرده‌ای از مه لطیف بهار محظوظ شد ، هویدا بود. هنوز در تنگه‌ها و ته‌دره‌های اطراف ، برف نشسته بود و سفیدی می‌زد. خورشید تازه از لب کوه بالا آمده بود. چمن‌ها که از باران دیشب هنوز تر بود ، می‌درخشید. همه جا می‌درخشید. همه چیز پرتو مخصوص بهاری داشت ، مگر کلبه‌ی انان در دامنه‌ی تپه ، نزدیک رودخانه ، کلبه‌ی گلی آنان روی خاک خیس و نم کشیده‌ی کنار رودخانه ، قوز کرده بود و انگار پنجه‌های خود را به خاک فرو برده بود و در سرازیری آنجا خود را به زور روی تپه نگه میداشت. باران سر و روی آن را شسته ، شیارهای بزرگی در میان کاگل طاق و دیوار آن به وجود آورده بود و شاید در داخل دخمه ، همان جایی که افراد آن خانواده ، شب سر به بالین می‌نہادند ، چکه می‌کرد. یک بز کوچک ، در کناری ، زمین را بو می‌کرد و دو خروس به سر و کول هم می‌پریدند. بچه‌های آنان ، کوچک و بزرگ ، دسته‌های کوچکی از بنفسه‌های ریز کوهی و شقایق‌های چشم باز نکرده را به هم بسته بودند و در اطراف قطار می‌پلکیدند و دائم مسافرین را به خرید هدیه‌های ناچیز نوروزی خود دعوت می‌کردند.

JALAL AL-I AHMAD, *Vida' (Farewell)*, from *Sehtar* (slightly adapted)

(TURN OVER

SECTION B

3 Choose **one** subject amongst the following, for an essay in Persian of about 200 words. In this essay use (at least) five verbs in the present subjunctive and underline them [25 marks]:

- (a) Describe a film that you have seen recently.
- (b) Describe Nowruz and its customs in Persian culture.
- (c) Should the tax-payer have borne the cost of the royal wedding?
- (d) Introduce the work of a poet or author you have studied.

END OF PAPER